

آب حیوان به ظلمت بردن!

تأملی در لوازم فلسفی - کلامی پلورالیسم دینی

علی اکبر رشاد

- یک -

پیش از پرداختن به سخن اصلی این گفتاره، تلویح به چند نکته را بایسته می‌دانم:
نخست آنکه بدیع‌گرایی، خوش‌است و نظریه‌پردازی، نکو و نوآوری، نیکوتر اما به شرط آنکه: اولاً مدعا، براسستی بکر باشد و عمل مدعی، حقیقتاً ابداع و ابتداء و نه تشبیه و تقلید، که نظریه‌پردازی مبدعانه، دگر است و نظریه بازی مقلدانه و فرضیه‌سازی متشبّهانه، دیگر.

اشاره

نویسنده محترم، مقاله رابابیان پنج نکته به مثابه پیش درآمد آغاز کرده، سپس دربخش دوم، تکثرگرایی دینی را، از هشت حیث، به لحاظ مقام ثبوت و اثبات و پیشینه و پسینه، قابل نقد و نقض دانسته است. دربخش سوم نیز تبعات فلسفی و لوازم کلامی مبانی و سناهای پلورالیسم دینی را مورد بحث قرار داده است.
جواز اجتماع نقیضین، خودبراندازی تکثرگرایی، تحقق اجماع بر بطلان مسلمات اسلام، امتناع ایمان (اسلامی)، عدم حجیت نصوص دینی، انکار حکمت الهی، نفی نقش هدایتگرانه دین، جواز و رواج بدعت، تعطیل و انعطال شریعت، نفی عصمت انبیاء، انکار جهانی بودن رسالت اسلام، و کمال و جامعیت آن، و نیز انکار خاتمیت و ناسخیت وحی اسلامی، از جمله لوازم پلورالیسم دینی بشمار آمده است.



ثانیاً- نظریه، مستند باشد و مستدل، که نهاد مدّعیات نهادین، بر شعر و شهرت نتوان نهاد و به تشبیه و تمثیل، ره به حقیقت نتوان گشاد.

ثالثاً- فرضیه، نخست در میان اهل فنّ و فکر به فحص و بحث نهاده، پس از پخته و سخته شدن، بر سر بازار عامه برده و به توده‌ی مردم عرضه شود.

دوم نکته آنکه افراط و تفریط - همیشه‌ی تاریخ - بزرگترین آفت عرصه‌های حیات - از جمله نشئی علمی - آدمیان بوده است. موجبه‌ی جزئی‌یی تصویر کردن و به مدد آن، کلی در کلی و کلان در کلان، گمانه ادّعا و اثبات کردن، یا سالبه‌ی جزئی‌یی پرداختن و آن را چونان تیغی جهانگیر بر شانه آختن و با آن (به مثابه سالبه‌ی کلیه) به «هست و نیست» دین و دانش تاختن، رائج‌ترین شیوه‌ی حقیقت‌کشی و حق‌پوشی و دارج‌ترین رویه‌ی باطل فروشی بوده است. دریغا و دردا که دین و دانش، فرهنگ و فلسفه، اکنون نیز بیش از پیش اسیر جنبه‌ی همین آفت است.

نکته‌ی سوم آنکه پلورالیسم و تکثرگرایی دینی با تولرانس و مدارات، متفاوت است. پلورالیسم عبارت است از اصالت تنوّع ادیان، و همسان‌انگاری آنها از آن‌رو که همه حق، یا همه باطل، یا همه ناخالص‌اند، و یا اصولاً دین حق، ناشناخته است یا احیاناً حقانیت نفس‌الامری‌یی مفروض نیست، لذا مؤمن به هیچ دینی، هرگز پلورالیسم را حقیقه بر نمی‌تابد. چه آنکه ایمان، با نسبیت و تردید یا بطلان متعلّق، ناسازگار است.

اما مدارات، ملازم با اصالت کثرت و همسان‌انگاری نیست، بلکه با انگاره‌های رقیب پلورالیسم یعنی «انحصارگرایی» و «شمولگرایی» نیز سازگاری می‌کند. در آیات قرآنی شواهد بسیاری بر مدارات و مماشات می‌توان یافت، و هر عقیده‌مند عاقلی نیز خواستار همزیستی مسالمت‌آمیز با هموعان خود است.

چهارمین نکته آنکه علاوه بر اینکه انواع پلورالیسم (دینی، فرهنگی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی) کم و بیش بر پیشگامانه‌های معرفتی و زیرساختهای فلسفی

واحدی استوارند، و همگی اضلاع و انواع یک جسم و جنس، محسوب، و شکوفه و شاخه‌های یک شجره بشمارند؛ برخی انواع (همچون تنوع‌گرایی اجتماعی و سیاسی)، بر برخی دیگر (همانند تکثرگرایی دینی و فرهنگی) بر ساخته است لهذا انواع پلورالیسم از هم جدایی ناپذیرند.

واپسین نکته اینکه مسلمان - اگر برآستی مسلمان است - همه‌جا و همه‌گاه مسلمان است. مسلمان است حتّاً به هنگام جستجوی حقیقت و در هنگامه‌ی پذیرش حق. چرا که گزاره‌ها و آموزه‌های اسلامی، در زمره‌ی ارجمندترین حقایق‌اند و سزاوارترین حق‌ها.

پس مسلمان راستین از آن جهت که شیدای حق است و شیفته‌ی حقیقت و پای‌بند ایمان، به آنچه با مسلمات و محکّمات دینی، ناساز است، هرگز حتّاً تفوّه و تشفّه نمی‌کند تا چه رسد به توصیه و تبلیغ.

- دو -

مرام پلورالیسم دینی از هشت حیث و رویکرد، تأمل بردار و نقض و نقدپذیر است:

۱- از لحاظ علل و عوامل تاریخی، اجتماعی پیدایش.

۲- از حیث شمول و تمامیت مبانی و دلائل مطرح، و صدق و صحت نتایج مورد ادّعا.

۳- از جهت لوازم فلسفی، عقلی مترتب بر آن.

۴- از نظر لوازم کلامی، دینی مترتب بر آن.

۵- از دریچه‌ی روش‌شناختی با توجه به تناقضات و مغالطات فراوانی که دلدادگان این مرام، در مقام ادّعا و اثبات و طرح و تبیین مبانی و لوازم آن مرتکب شده‌اند.

۶- از زاویه‌ی سوءفهم و فعل‌هایی که توسط مدّعیان و داعیان پلورالیسم در زمینه‌ی اسناد و اسناد مدّعیات روی داده است، از آن جمله: بدفهمی یا تحریف معنوی آیات و روایات و اشعار مورد استناد، و نیز نسبت دیدگاههای پلورالیستی به برخی متفکران و اندیشمندان.

۷- از جنبه‌ی روانشناختی و تبعات روانی اعتقاد تام نظری به پلورالیسم، اگر ممکن و متمسکی باشد.

۸- از منظر جامعه‌شناختی و پیامدهای اجتماعی التزام جدی عملی به «تکثرگرایی».

گفتنی است از آنجا که در این مقاله، بنای ما بر اختصار است، تنها به بررسی برخی لوازم فلسفی کلامی مترتب بر میناها و بناهای پلورالیسم دینی خواهیم پرداخت.

- سه -

از نگاه یک انسان «عاقل» و «مسلمان»، لوازم عقلی، کلامی ناپذیرفتنی بر پلورالیسم دینی، مترتب است. چنانکه هواداران آن نیز، به تصریح و تلویح، به برخی از این تبعات اذعان کرده‌اند. ما در این نگاشته عمدتاً به مقاله‌ی «صراطهای مستقیم» نوشته‌ی جناب آقای عبدالکریم سروش که از نمایندگان این مرام در ایران بشمار می‌رود استشهد خواهیم کرد. مقاله‌ی «صراطهای مستقیم» که حاوی قرائت ایشان از پلورالیسم دینی و عمده‌ی مدعیات کلان وی است در شماره‌ی ۳۶ مجله‌ی کیان انتشار یافته است.

۱- پلورالیسم و اجتماع نقیضین:

به عبارات زیر توجه بفرمایید:

«پلورالیسم (تکثر و تنوع رابه‌رسمیت شناختن و به تباین فروناکاستنی و قیاس‌ناپذیری فرهنگها و دینها و زبانها و تجربه‌های آدمیان فتوادادن...) به شکل کنونی آن متعلق به عصر جدید است»^(۱)

«علی‌ای حال با تنوعی روبرو هستیم که به هیچ‌رو قابل تحویل به امر واحد نیست و باید این تنوع را به حساب آوریم و نادیده نگیریم و برای حصول و حدوث تنوع نظریه داشته باشیم»^(۲)

«پلورالیسم مثبت، معنا و ریشه دیگر هم دارد و آن اینکه بدیلها و رقیبهای موجود... واقعاً کثیرند، یعنی: تباین ذاتی دارند»^(۳)

«اختلافات این سه [مؤمن و کبیر و جهود] اختلاف

حق و باطل نیست، بلکه دقیقاً اختلاف نظرگاه، آن هم نه نظرگاه پیروان ادیان بلکه نظرگاه انبیاء»^(۴) [است] خلاصه اینکه:

الف - میان ادیان تباین «ذاتی»، «فروناکاستنی»، «غیرقابل تحویل به امر واحد» وجود دارد.

ب - منشأ اختلاف ادیان، اختلاف خود انبیاء است نه پیروان ادیان.

ج - اختلاف ادیان «اختلاف حق و باطل نیست» بلکه و لابد اختلاف حق و حق است!

و با توجه به اینکه مؤلف، هیچ حدیقف و مرز و میزانی برای ادیان، تجربه‌های دینی و فهم‌ها و تفسیرهای به رسمیت شناخته شده، نمی‌شناسد چنانکه از «رؤیا تا شنیدن بویی و بانگی، و از دیدن رویی و رنگی تا احساس اتحاد با کسی یا چیزی و تاکنده شدن از خود و معلق ماندن در هیچ جایی!، تا تجربه‌ی عظیم معراج پیامبر»^(۵)، همه و همه را «عین وحی حق» انگاشته که «چیزی از وحی کم ندارد»^(۶) و در نتیجه همه‌ی آنها می‌توانند حق و حجت باشند

اکنون با توجه به اینکه تفاوت بسیاری از مدعیات دین‌ها و دینواره‌ها از نوع تقابل «تناقض» می‌باشد، آیا می‌توان پذیرفت که طرفین نقیض، حق و صحیح باشند؟ مثلاً می‌توان ملتزم شد که هم «عدم اعتقاد به خدا» (نزد برخی دینواره‌ها)، هم اعتقاد به اقانیم سه‌گانه (نزد مسیحیان) و هم اعتقاد به ثنویت (نزد زرتشتیان)، و هم اعتقاد به خدای واحد (نزد مسلمانان و یهودیان) همه، حق و صحیح است؟

بدیهی است، وقتی می‌گوییم مبده، یگانه است یعنی دوگانه و سه‌گانه نیست؛ و اگر مبده، دوگانه یا سه‌گانه است، یعنی یگانه نیست، و این روشن است که نمی‌توان بر موضوع واحد (مبده)، محمولهای متناقض را حمل کرد و الاً به فرض محال بدیهی البطلان «اجتماع نقیضین» تن در داده‌ایم.

این تنها یک مثال در مورد اصل توحید و شرک است و اگر جدول چندستونه‌یی از گزاره‌ها و آموزه‌های

ادیان و مسالک مختلف فراهم آید، خواهیم دید صدها مثال و مصداق برای التزام به اجتماع نقیضین فراهم آمده است.

هر چند مؤلف مقاله‌ی «صراطها» در تقریر مبانی و تحریر مدّعی، با طرح مطالب متناقض عملاً بارها و بارها مرتکب تناقض شده است.

۲- پلورالیسم، خویش برانداز است:

۲/۱- پلورالیسم، اذعان به اصالت، حقّانیت یا لااقل حقّ آمیز بودن و رسمیت داشتن مرامها و گرایشهای متباین است.

۲/۲- تکثرگرایی، یکی از سه گرایش مطرح در مسأله‌ی کثرت و وحدت ادیان و دینواره‌ها است، در قبال پلورالیسم، انحصارگرایی (حقّانیت، منحصر در یک دین است و باقی ادیان و مسالک، یکسره باطل‌اند)، و شمولگرایی (یک دین، حقّ است و دین حق، شامل همه‌ی حقّ‌هایی نیز می‌شود که در سایر ادیان می‌تواند احیاناً وجود داشته باشد). و بی‌شک داعیان و مدّعیان دو مرام رقیب، صد چندان بیش از هواداران پلورالیسم‌اند و بر مدّعی خود نیز چند برابر پلورالیست‌ها طرح دلیل و عرض علّت می‌کنند.

۲/۳- اینک به مقتضای پلورالیسم، مدعیان آن نباید بر ابطال و امحاء مرامهای رقیب و بدیل اصرار ورزند و این همه آسمان و ریسمان بهم دوزند و به شعر و شهرت، تمثیل و تشبیه توسل جویند و به افسانه و اسطوره چنگ زنند و به شطح و طامات تمسک کنند و با تعبیری موهن و دور از ادب علمی^(۷)، ناسزا و افترا نثار رقبای فکری خود نمایند که: «داعیه‌داران و لاف‌زنان و خودپسندان و پندارپرورانی که دماغی سرشار از نخوتی ستبر دارند، قدرت و لیاقت هم‌ردیف نشستن با دیگران را ندارند و در تنهایی عجب آلود خود مرارت محرومیت از محبت را تجربه کنند»^(۸) و اینکه «شک نیاوردگان کرده یقین و کثرت ندیدگان وحدت‌گزین، بسی تحمل‌ترین و تحمل‌ناپذیرترین جانوران روی زمین‌اند»^(۹) تا مگر مرام و مدّعی خود را به هر ضرب و زوری شده بر کرسی قبول و عرشه قنوع بنشانند! پلورالیسم، پارادوکسیکال و خود ویرانساز است. پذیرش این مرام، به اقتضای مبانی و دلائل آن، ملازم با حق‌انگاشتن یا حق‌آمیز دانستن مرامهای رقیب که ناقض پلورالیته‌اند، می‌باشد.

زبان حال انسان پلورالیست، غزل حافظ است که:
حاصل کارگه کون و مکان اینهمه نیست
باده پیش‌آر که اسباب جهان، اینهمه نیست
زاهد ایمن مشو از بازی غیرت، زنهار
که ره از صومعه تا دیر مغان، اینهمه نیست^(۱۰)



به بیان دیگر نیز می‌توان خود ویرانسازی پلورالیسم را تقریر کرد: فهم‌ها - از جمله فهم دینی - سیال و سیار است. نگرش پلورالستیک به دین نیز یک فهم دینی عصری است، «متعلق به عصر جدید» است که در گذشته نبوده و اکنون تحت تأثیر «انتظارات، پرسشها و پیش‌فرضها»-یی که از بیرون دین، که برآمده از دانش‌های متحول متغیر زمانه‌اند ظهور کرده، و فردا نیز در نتیجه‌ی تزیید و تراکم و تحول علوم، ابطال شده و نظریه‌ی رقیبی که طبعاً با آن تباین ذاتی خواهد داشت، جانشین او خواهد شد و آن هم می‌تواند حق و یا حق آمیز باشد. پنهان نماند، چنانکه در بالا نیز اشاره شد، آنچه‌ان مبانی مطرح و مضامین مذکور در مقاله‌ی «صراط‌های مستقیم» متناقض و متنافی‌اند - با اینکه همه توسط یک فرد و در یک مقاله، عنوان شده است! - که جز با منظری پلورالیستیک، اطراف و اجزاء همین مقاله را نیز نمی‌توان با هم جمع کرد!

۳- پلورالیسم دینی و انعقاد اجماع بر بطلان مسلمات اسلام:

الف - اگر «فهم دین هم امر جمعی است همچون زندگی و تمدن»^(۱۱) و هر وحی دل و تجربه‌ی دینی‌یی «عین وحی حق و چیزی از وحی کم ندارد»،^(۱۲) ب - و از سوی دیگر، این فهم‌ها و وحی‌ها خطا نیستند، چون:

اینکه کرمناست و بالا می‌رود
وحیش از زنبور کمتر کی بود
وحی دل گیرش که منظرگاه اوست
چون خطا باشد چو دل آگاه اوست

مؤمنان! «يَنْظُرِ بِئُورِ اللَّهِ» شدی
از خطا و سهو آمن آمدی
و سخنان خاتم‌العرفاء جلال‌الدین مولوی نیز حجت است و تکیه‌گاهی است گویا و مطمئن^(۱۳)

ج - و از دیگر سو: به مقتضی تفکیک نومن / فنومن کانتی، گزاره‌های دینی - از جمله اسلامی - و حتّاً

مساله‌ی اصلی دین، یعنی خدا «محصول مشترک ظهور کلی الهی و دخالت قوه‌ی مصوره‌ی آدمی در شرایط خاص تاریخی» است!^(۱۴)

و پیامبران حتّاً در مقام دریافت و بیان و ابلاغ وحی و تفسیر متن و تجربه‌ی دینی، تحت تأثیر شرایط اجتماعی بومی و روانی شخصی قرار دارند، به طوری که مکاشفات و تجربیات معنوی (وحی)شان را به گونه‌ی دلخواه بیان و ابلاغ می‌کنند، چنانکه پیامبر اسلام نعیم اخروی و بهجت و لذت معنوی را در قالب حور (زنان سیه‌چشم) بیان می‌دارد و هیچ‌گاه در قرآن ذکری از موهای بور و چشمان آبی به میان نمی‌آورد.^(۱۵) و بالاتر از این، از نظر عارفان و صوفیان، حتّاً انبیاء عظام الهی، گرفتار ناخالصی عقایداند و در مسأله‌ی بی مانند توحید، مبتلای تشبیه می‌شوند^(۱۶) پس معصوم نیستند و آورده‌ها و گفته‌های آنان اطمینان‌بخش نیست.

(- و بر سه نکته‌ی فوق، این حقیقت را نیز بیافزاید که عقیده‌ی از عقاید اسلامی نیست که - کماهی - مورد قبول و تأیید سایر ادیان و مسالک و تجربه‌های دینی باشد؛ در نتیجه، همه‌ی ادیان و تجربه‌های معنوی به نحو مجموعی بر بطلان صد در صد گزاره‌ها و آموزه‌ها یا حداقل، بخشی از مسلمات اسلامی اجماع دارند و چون باور و تجربه‌ی دینی افراد وحی است و مصون از خطا و طبعاً حق و حجت، اجماع برآمده از فهم و تجربه‌ی جمع آدمیان نیز به طریق اولی! حق و حجت است پس باید به بطلان همه یا بخشی از مسلمات اسلام (نه اسلام محقق و تفسیر شده، بل حتّاً اسلام منزل و نفس‌الامری) تن در داد!

۴ - پلورالیسم و استحاله و امتناع ایمان:

۴/۱ - بنا به برخی مبانی پلورالیسم، همه‌ی آنچه ما را در چنگ است، «فهم و قشر» دین است نه بطن و متن آن.

۴/۲ - فهم‌ها نیز همگی می‌توانند خطا و غلط باشند و اگر فهم درستی هم در میان باشد به دلیل «تباین ذاتی

فهمها»، همه‌ی آنها نمی‌توانند راست و درست باشند بلکه بالضروره، یکی از فهم‌ها حق و صدق می‌تواند بود و چه بسا که «مصدق فهم حق» نیز همان فهم‌های رقیب و تفسیرهای بدیل باشند.

به فرض اینکه فهم ما نیز فهم درست باشد، با تغییر در علم و فلسفه که سیال‌اند، پیش‌فرضهای ما دگرگون شده، فهم ما نیز از متن صامت، تغییر یافته و جای خود را به فهم مغایر خواهد داد.

۴/۴ - وانگهی به فرض اینکه علم و فلسفه را کد مانده، پیش‌فرضهای ما نیز تغییر نکرده، فهم ما نیز تا ابد ثابت بماند، تازه فهم صادقِ مصدق، مصداق ندارد چه آنکه: از سویی فهم ما، فهم متن و حیانی و درک نفس‌الامر گزاره‌ها و آموزه‌های دینی نیست بلکه به اقتضای تفکیک «نومن / فنومن» یا به جهت اینکه متن دینی، صامت است و فهم ما چیزی جز پژواک انتظارات و پرسشها و پیش‌فرضهای ما نیست، همیشه محصول مشترک دریافت‌های از برون و پرداختهای از درون را در چنگ داریم، نه حکم و امر حق را، که مامفسریم نه مفسر. و از سوی دیگر به فرض اصابت فهم ما به معنای حقیقی متن و تجربه، راهی برای اثبات انطباق، مفروض نیست. (۱۷)

عنتقا شکار کس نشود دام بازگیر

کاینجا همیشه باد به دست است دام را (۱۸)
باری! اینسان نگریستن به آنچه که قرآن آنرا «مایحیکم» و «نور» و «فرقان» و «بین‌الرشد» خوانده است، مصداق «آب حیوان به ظلمت بردن» و «شراب غیّ از سبوی رشد خوردن» نیست؟

حال با این شرح، آدمی به چه چیزی باید و می‌تواند ایمان بیاورد؟ ایمان، عقد قلبی است و بر یقین استوار است و طمأنینه می‌خواهد و قدسیت می‌طلبد. آیا ایمان به «شک تو در تو» و «نسبیت مضاعف» و «حق مجهول»، متمشی و میسور است؟ «ما آمن بالله من سكن الشک» قلّه: هرگز به خدا ایمان نیاورد آنکه شک در دلش جای گرفت»، «الایمان أصلها الیقین: ایمان، درختی است که

ریشه در یقین دارد». (۱۹)

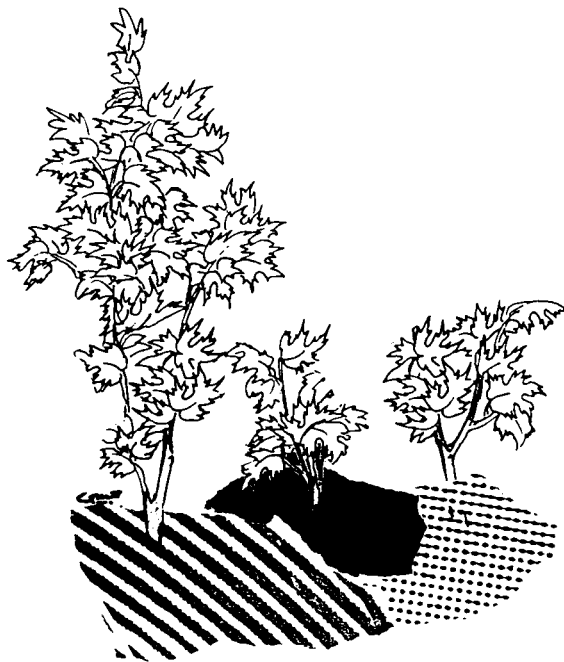
۵ - پلورالیسم و عدم حجّیت نصوص و متون دینی:

با تفصیلی که در بند بالا گذشت، ظواهر متون و عبارات نصوص دینی، از حجّیت ساقط است زیرا آنچه دریافت ما از نصوص، پنداشته می‌شود، چیزی جز فرآورده‌ی تعاطی ذهن و عین و «سنتز دیالوگ» ما و متن، یا انعکاس انتظارات، پرسشها و پیش‌فرضهای ما و نیست پس در هر صورت، دریافته‌ی ما چیزی غیر از حاقّ متن و مراد ما تن خواهد بود و متون، هرگز گویا و دلالت‌گرو حجت نخواهند بود.

۶ - پلورالیسم و لغویت ایمان و انقیاد:

وانگهی به فرض امکان ایمان، و فهم‌پذیری و حجّیت متون و نصوص دینی، ایمان و عمل به گزاره‌ها و آموزه‌های خاص دینی، لغو و لعب است، زیرا «پلورالیسم به تباین فرو ناکاستنی و قیاس‌ناپذیری فرهنگها و دینها و زبانها و تجربه‌های آدمیان فتوا دادن» و همه را اهل فلاح و صلاح و نجات و نجاج انگاشتن است. و بر این باور بودن که «در طریق طلب، طالبان صادق را به هر نامی و تحت هر لوایی و در تعلق و تمسک به هر مسلکی و مذهبی دورادور دستگیری می‌کنند و به مقصد می‌رسانند، صادقان که جای خود دارند حتّاً «کاذبان» مقلد اما گرم‌پو را نیز بی‌نصیب نمی‌نهند!» (۲۰)

و همچنین پلورالیسم، «به آموزه‌های کلامی - فقهی دکماتیک و عافیت جویانه رضایت ندادن و خود را کاسبکارانه اهل نجات و سعادت نشمردن» (۲۱) است! آیا ممکن است که هر دو یا هر چند سوی باورهای متباین و متباعدی چون «بی‌خدایی و خداپرستی»، «یگانه‌پرستی و دوگانه‌انگاری و سه‌گانه‌گرایی»، «عقیده به معاد و قول به تناسخ»، «تنزیه، تشبیه و تعطیل»، «جبر، تفویض، اختیار»، «عقل‌گرایی، و نص‌گرایی»، و



هدایت و نجات «نه در ارادت ورزیدن به این یا آن شخص [مانند علی یا معاویه]، یا عمل کردن به این یا آن ادب [چونان نماز یا سماع] یا وابسته ماندن به این یا آن حادثه‌ی تاریخی^(۲۲) [مثل بعثت و غدیر، یا ظهور مسیلمه‌ی کذاب یا نشست ثقیفه] است.

و نیز تکثر شعاران و تنوع انگاران آشکارو اتفاق نکرده‌اند که قشر دین، کدام و لب آن چیست؟ ذاتی دین، چه و عرضی اش کدام است؟ تا مگر ما هم با بازشناختن لب و ذات واحد ادیان همچون آنان از ظاهرینی و دلمشغولی به عناوین صرفاً فقهی - دنیوی کافر و مؤمن، نجات یابیم و مستبصر شویم که «در عشق، خانقاه و خرابات شرط نیست» و تردامنی و پاکدامنی تفاوت نمی‌کند!

۷- پلورالیسم و طراری و تردستی خدا - تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُصِفُونَ :-

عبارات زیر را با درنگی بخوانید:

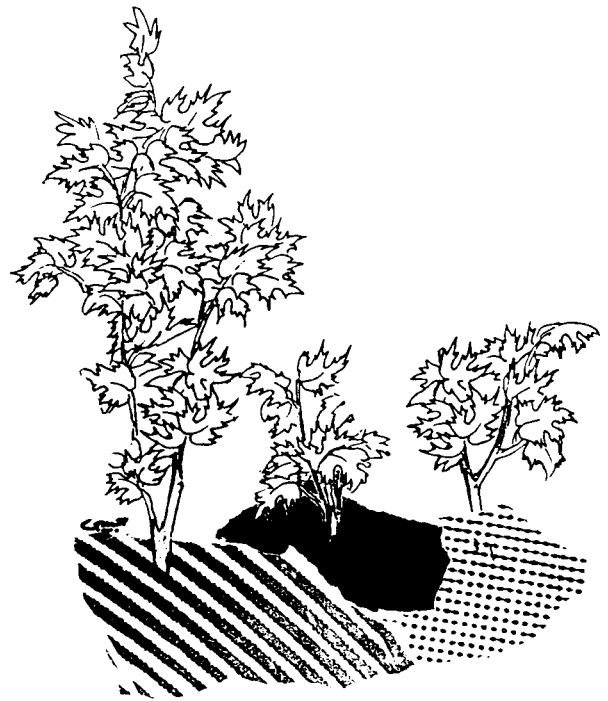
«اولین کسی که بذر پلورالیسم را در جهان کاشت، خود خداوند بود که پیامبران مختلف فرستاد: بر هر کدام ظهوری کرد و هر یک را در جامعه‌ی مبعوث و مأمور کرد، و بر ذهن و زبان هر کدام تفسیری نهاد، و چنین بود که کوره‌ی پلورالیسم گرم شد!»^(۲۳)

«آنکه خدای این عالم است، با طررای^(۲۴) و طنّازی تمام عالم و آدم را پرتاب و گره آفریده است. و زیانها و جهانها و انسانهای گونه‌گون پدید آورده است و علل و

صدها قضیه‌ی چندگزینه‌ی مقول و مفروض، معقول و نامعقول دیگر، نجات‌بخش و سعادت‌آور باشد!

خوش است که «پهنه‌ی هدایت و سعادت را وسیع‌تر گرفته و برای دیگران هم حظی از نجات و سعادت و حَقَانِیَّت» قائل شویم، اما نه تا آنجا که دیگر مناطی برای نجات و سعادت، و معنایی برای صدقانیّت و حَقَانِیَّت و ملاکی برای هدایت و ضلالت نماند! و خلاصه اینکه نمی‌توان کفر و دین و ضلال و هدی را برابر انگاشت و باور به هر چیزی را نجات‌بخش و سعادت‌آور پنداشت. ارزش ایمان، بسته به «متعلق» آن است و صرف باور داشتن به چیزی ارزش نیست. تعلق اعتقاد آدمی به حقیقت متعالی‌یی چون «توحید»، اعتقاد را گرمی و ارجمند می‌سازد و تنها عقیده‌ی ارزش‌نمون و متعالی است که مایه‌ی نجات و سعادت است. اعتقاد به شطح و طامات، و التزام به مقتضای اباطیل و خرافات، هرگز مایه‌ی هدایت و سرمایه‌ی سعادت نتواند شد، و الاً ایمان، لغو و انقیاد، لعب خواهد بود و حال آنکه هر عاقلی میان مبدء، مسیر و وسیله با هدف، نسبتی قائل است، چرا که از هر نقطه‌ی عزیمتی و از هر مسیر و با هر وسیله‌ی، به هر مقصدی نمی‌توان دست یافت.

اما دریغا که گویی از نگاه مدّعیان و داعیان اصالت تنوع ادیان، نه تنها ایمان لغو است، که تدین برطبق دینی خاص و عمل بر وفق شریعتی مشخص هم لهو و عبث است، چه آنکه این «تمایزات، ظاهری» است و



معکوس کردن برای سرگرم کردن ظاهر بینان و در نهایت القای حیرانی و بازنهادن مجال برای رازدانان و باطن بینان تا بی‌اعتنا به نزاع و در عین حال قائم دیدن جهان غافلان به این نزاع، گنج مقصود را در ویرانه‌های مغفول بیابند... و خداوند هم به همین شیوه، نامحرمان را غیورانه از دسترسی به گنج دور می‌دارد:

«آنچه تو گنجش توهم می‌کنی
زان توهم گنج را گم می‌کنی» (۲۶)

شگفتا! خداوند با تردستی و طرزای تمام، جنگ پلورالسیم را پرداخت و به صد جلوه و هزار عشوه، کوره‌ی آن را گرم ساخت و با بکار گرفتن لطایف‌الحیل و درکارکردن دلائل و علل، آدمیان را به جان هم انداخت و به حیلت جنگ زرگری با جدالها و قتالها عالم را بیاکند و با نعل وارونه زدن و اغراء و اغوا، میلیاردها نفر (نامحرم و ظاهر بین) را به حیرانی افکند و آنان را سرگرم ساخت و از دسترسی به گنج دورداشت، تا مگر مجال برای اقلیت ناچیز رازدانان و باطن بینان باز شود تا بی‌اعتناء به نزاع اکثریت قاطع بشریت غافل مستحق ضلالت، گنج مقصود را در ویرانه‌های مغفول بیابند و شاهد «هدایت» را به آغوش کشند و گوهر سعادت را در میانه‌ی غوغای پلورالسیم بریابند!

آری این هم منطق و مشربی است در خداشناسی، و فهم حکمت و عدالت حق تعالی و فلسفه‌ی خلقت، فلسفه‌ی دین و فلسفه‌ی تاریخ و...!

حال اگر کار خداوند چنین بوده و چنین خواهد بود، پس «هدایت‌گری خداوند کجا تحقق یافته است و نعمت عام هدایت او بر سر چه کسانی سایه افکنده است و لطف باری (که دستمایه‌ی متکلمان در اثبات نبوت است) از که دستگیری کرده است؟... آیا در آمدن عیسی (ع) روح خدا و رسول خدا و کلمه‌ی خدا (به تعبیر قرآن) [و نیز سایر انبیاء] فقط آن بود که جمعی عظیم مشرک شوند... و از جاده‌ی هدایت دور افتند؟... با این منطق همواره منطقه‌ی عظیمی از عالم و آدم تحت

ادله‌ی رنگارنگ در کار کرده است و در راه عقل صدها گردنه و گریوه نهاده است و رسولان بسیار برانگیخته است و چشمها و گوشها را به بانگ و رنگهای مختلف ربوده است و آدمیان را به شعوب و قبایل قسمت کرده است تا نه تکبر کنند نه تنازع، بل تعارف کنند و تواضع» (۲۵)

«باری جان هیک بدان بیت مولانا استشهاد می‌کند. اگر من به جای وی بودم از این ابیات دلیرانه و عافیت‌سوز مولانا بهره می‌جستم که:

چونکه بی‌رنگی اسیر رنگ شد

موسی‌یی با موسی‌یی در جنگ شد

چون به بی‌رنگی رسی، کان داشتی

موسی و فرعون دارند آشتی

یا نه جنگ است این برای حکمت است

همچو جنگ خر فروشان صنعت است

یا نه این است و نه آن، حیرانی است

گنج باید جست، این ویرانی است

نعل‌های باژگونه است ای سلیم

نفرت فرعون می‌دان از کلیم

... این طریقه که طریقه‌ی سومی برای فهم و هضم

کثرت فرق است، جنگ میان موسی و فرعون را از یک

نظر جنگ جدی می‌بیند و از نظر دیگر نوعی بازی

زرگری (جنگ خر فروشان) و نعل وارونه زدن و لعب

سیطره و سلطنت ابلیس است و بخش لرزان و حقیری از آن در کفالت خداست و گمراهان غلبه‌ی کمی و کیفی بر هدایت یافتگان دارند و نیکان [رازدان] در اقلیت محض‌اند»^(۲۷) هرچند قرآن مدعی است:

لَا يُكْرَاهُ فِي الدِّينِ، قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ... (۲۸)

۸- پلورالیسم و نقش هدایت‌گرانه‌ی دین:

مقتضای هدایت‌گری حق تعالی آن است که به موازات تکامل تدریجی بشر، همواره دین عصر پیشین را منسوخ داشته، دینی فراخور فهم فراتر و درخورد نیازهای برتر انسان عصر نو فرو فرستد تا التهایه با انزال دینی جامع و کامل و حائز استطاعت و استعداد انطباق بر شرایط گونه‌گون حیات متطور انسان به بلوغ رسیده، دوام کمال آدمی را تدبیر کند.

اصرار بر کفایت و صحت ایمان به ادیان منسوخ و محرف، تاریخ‌زده و تاراج شده، و آمیخته به خرافه و گزافه و فاقد متن و حیانی، علی‌رغم نزول و حضور دینی جامع و کامل و برخوردار از متن منزل و محفوظ (أَنَا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ^(۲۹)) سعی بر ناکام ساختن برنامه‌ی هدایت خداوندی و معارضت با سنت و مشیت تاریخی تشریعی الهی است.

عدم ملائمت میانی و بناهای پلورالیسم با نقش و برنامه‌ی هدایتی خداوندی، به تعبیر دیگر نیز قابل‌تقریر است و آن اینکه:

اگر فهمهای آدمیان از متون دینی بالمره متنوع و مستباین است (مبنای نخست)^(۳۰)، اگر تفسیرهای مواجهان با تجارب دینی نیز یکسره متکثر و متضاد است (مبنای دوم)^(۳۱) و دین و تجربه‌ی تفسیرناشده‌بی نداریم و همه‌ی ادیان و تجربه‌ها دستخوش تفسیرها^(۳۲) و احیاناً به یکسان تحریف‌ها شده‌اند، و اگر جدالها و جدلها میان کفر و دین، و شرک و توحید، جنگ زرگری و صنعت و حیل و نعل و وارونه زدن و لعب معکوس کردن است^(۳۳)، و اگر ره به مقصد بردن بر حسب تصادف و حتاً به تقلید و دروغزنی، نه به تحقیق

و بصیرت، میسر است!؛ و مبدء و مسیر در اینجا حکمی مستقل ندارند^(۳۴) اگر همه‌ی امور عالم ناخالص است، نه تشیع اسلام خالص و حق محض است و نه تسنن، و همه‌ی منزلات و حیانی و واردات شرفانی، یکسره ذهن آلود شده، و حق خالص، مصداق خارجی ندارد^(۳۵)! و اگر پس انتظار دسترسی به حاق دین و دین حق، عبث است و این، یعنی انسداد باب هدایت، و بی‌مسمی و مصداق شدن اسم هادی حق تعالی و تبعاً فرض وصال شاهد سعادت ساده‌لوحی و گمان وصول به ساحل نجات نیز خیال خام در سر پروراندن است^(۳۶)

آیا این خردپسند و پذیرفتنی است که بگوییم:

خداوند برای هدایت مردم، طی اعصار و قرون ادیان بسیار، یکی در پی دیگری فروفرستاد و پیامبران فراوان علی‌التوالی گسیل داشت، اما - به اقتضای ماهیت متن و خصائل بشر و ویژگیهای ساختمان ادراکی او - هنوز «پیامشان از دهانشان بیرون نیامده و پرده‌ی گوش‌ی و صفحه‌ی دلی را نیاشسته و نشورانده»^(۳۷)، و حی حق «ذهن آلود» شده، گرفتار «نظرها و منظرها» گشته، تحت تأثیر شرائط قومی بومی و ذهنی روحی شخص انبیاء و سپس پیشفرضها و پرسشهای مفسران متنوع تجربه‌ها، بالمره دستخوش «قبض و بسط تئوریک» گردیده، و در کام امواج «اقیانوس تفسیرها»ی متباین و متناقض، صحیح و سقیم فرو رفته و بالاخره در زندان چهار توی ذهن و زبان و تاریخ و زمان محبوس افتاده، رسوب و غروب کرد!

«و خداوند هم - العیاذ باللّه - دلخوش و آسوده‌خاطر که ما به تکلیف خود عمل کردیم و از سر جلوه‌گری، اسم هادی خود را بر آفتاب افکندیم و هم به مردمان عقل دادیم و هم پیامبران خود را به بیّنات و حجج برای هدایتشان فروفرستادیم و اکنون آنان مقصّرند» که به مقتضای ماهیت متن که صامت است و به اقتضای طبیعت بشری‌شان که دوبین بل چندبین است، و ساختمان دستگاه ادراکی‌شان که ناتوان و معیوب است،



۱۰ - پلورالیسم و تعطیل یا انعطال شریعت:

تکثرگرایی، موازی با انکار یا تعطیل شرایع است، چه آنکه «آنچه در اینجا راهزنی می‌کند عناوین کافر و مؤمن است که عناوینی صرفاً فقهی - دنیوی است (و نظایرش در همه‌ی شرایع و مسالک وجود دارد) و ما را از دیدن باطن امور غافل و عاجز می‌دارد»^(۴۰) و این عناوین «تمایزات ظاهری» است باید از میان برداشته شود و «عمل کردن به این یا آن ادب» مایه‌ی هدایت و سعادت نیست.

۱۱ - پلورالیسم و عصمت انبیاء:

چنانکه مؤلف مقاله نیز اذعان نموده است به مقتضی برخی مبانی و دلائل پلورالیسم، انبیاء عظام در تلقی، فهم و ابلاغ وحی، فاقد عصمت‌اند زیرا آنها تحت تأثیر شرائط بومی و سلائق قومی و علائق شخصی، وحی را اخذ و ابلاغ می‌کنند، و در دریافت حقایق و حیانی مبتلای «منظر»‌اند در حالی که «تصحیح منظر شرط لازم روشن دیدن است ... تنوع منظرها تنوع منظورها را در پی خواهد داشت»^(۴۱) و در پلورالیسم «لب کلام و جان پیام همین است» «هیچ کس نیست که از تشبیه [درباره‌ی حق تعالی] به‌طور کامل رهایی یافته باشد ... از نظر عارفان و صوفیان این مطلب، حتّاً در حق انبیاء عظام الهی هم صادق است»^(۴۲)

۱۲ - چنانکه در آغاز اشاره شد: در این مقاله بنابر اختصار است، هم از این رو بادغام چندلازمه کلامی دیگر پلورالیسم دینی، نوشته را فرجام می‌بخشیم، به دلالت صریح آیاتی چون: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ

باران دین ناب را در خاک افهام خود آلودند و داشته‌های خود را با آن درآمیختند و آن را تیره ساختند و در نتیجه: خویش را از دست رسی به حاق و لب و گوهر دین محروم خواستند! و تا قیامت هم سنت ما چنین جاری خواهد بود!

رگ رگ است این آب شیرین و آب شور
در خلایق می‌رود تا نفخ صور
و بدین صورت بود که: داغ نیل به جرعه‌یی از رحیق
دین ناب را بر دل بشر نهادیم و در سراسر تاریخ او را به
سراب فریبنده حوالت دادیم!^(۳۸)

۹ - پلورالیسم، برات بدعت:

پلورالیسم تکثر و تنوع را به رسمیت شناختن و به تباین فروناکاستنی فرهنگها و دینها و تجربه‌های آدمیان، فتوی دادن است و تنوع وحی و تجربه، و فهم و تفسیر آنها نیز حدیقف ندارد و مرزی نمی‌شناسد که «شنیدن بویی و رنگی و دیدن رویی و رنگی - تاکنده شدن از خود و معلق ماندن در هیچ جایی»، نیز وحی دل است و حق و حجّت! تفسیر رسمی هم نداریم، معیار و عیاری نیز در ادعای وحی و تجربه و ارائه‌ی فهم و تفسیر وجود ندارد، کسی هم حق ندارد به دیگری بگوید: فهم من، صحیح است و فهم تو، سقیم. «در معرفت دینی همچون هر معرفت بشری دیگر، قول هیچ کس حجت تعبدی برای کس دیگر نیست، هیچ فهمی مقدّس و فوق چون و چرا نیست»^(۳۹)، این یعنی: بی‌مبالاتی و روانگاری افراطی و آنارشسیسم تئوریک و یعنی: برات «بدعت»، و فراتر از آن، جواز ظهور پیاپی پیامبران کاذب و کذاب.

...» (۴۳) ، «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» (۴۴) ، «... وَأَوْحَىٰ إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ لِأَنَّكَ كُنْتَ مِنَ الْمَرْسُومِينَ» (۴۵) ، «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (۴۶) ، «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ» (۴۷) و «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَآمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...» (۴۸) ، «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ...» (۴۹) «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ...» (۵۰) «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ...» (۵۱) ، «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...» (۵۲) ، «... وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ...» (۵۳)

رسالت اسلام، جهانی و پیام او کامل، جامع و خاتم و ناسخ همه‌ی ادیان پیشین است و با ظهور اسلام، رسالت سایر دینها پایان پذیرفته و جز اسلام نیز از کسی پذیرفته نیست. (۵۴)

اما اصالت تنوع دینی، ملازم است با «نفی جهانی بودن رسالت اسلام»، و مساوق است با «انکار کمال و جامعیت آن». همچنین ناسازگار است با «ناسخیت و خاتمیت نبوت محمدی (ص)» و شرح و فهم اینهمه را به بداهت حوالت می‌کنیم و مؤلف خود در جای جای مقاله‌ی «صراطهای مستقیم» به تصریح و تلویح به این لوازم به عنوان مبادی و مبانی و بناهای پلورالیسم، اذعان و اعتراف کرده است! و مروری شتابناک بر مقاله‌ی مزبور شواهد بسیاری را در دسترس می‌نهد. (۵۵) در آخر، بدین نکته نیز اشاره می‌کنیم که مؤلف در یادداشت «از سوی دیگر» (۵۶) کوشیده است با «قضاوت درجه‌ی دوم» نامیدن مدّعیات ناروا و نادرست و ناپذیرفتنی خود، به خیال خود، خویش را از نقدها و انتقادهای مأمون و مصون دارد اما ایشان بهتر و بیش‌تر از همه بر اظهارات خود در مقاله‌ی «صراطهای مستقیم» آگاهی و حضور ذهن دارد و به نیکی می‌داند که بسیاری از بیانات وی، قابل تأویل و تحویل به قضاوت درجه‌ی دو نیست و شواهد گویا بر سخن گویی از موضع قضاوت درجه‌ی یک در این مقاله فراوان است. به هر

روی، نقد این «دفع دخل» را به زمانی و مجالی دیگر وامی‌گذاریم.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- کیان ۳۶، ص ۲
- ۲- همان، ص ۵۰
- ۳- همان، ص ۱۰
- ۴- همان، ص ۶
- ۵- همان، ص ۵ و ۶
- ۶- همان، ص ۵ و ۶
- ۷- به قول حافظ: «توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند؟» شگفتا! آنانکه مدعی ادبگذاری و آداب دانی اند، چرا...!
- ۸- کیان ۳۶، ص ۱۳
- ۹- همان، ص ۱۶
- ۱۰- دیوان، نسخه‌ی قزوینی، غزل ۷۴.
- ۱۱- کیان ۳۶، ص ۷
- ۱۲- همان، ص ۳
- ۱۳- همان
- ۱۴- همان، ص ۹
- ۱۵- همان، ص ۵
- ۱۶- همان، ص ۷.
- ۱۷- گاه در بررسی نظرات حضرات، انسان بی‌اختیار به یاد ضرب‌المثل «حسن و خسین سه دختران مغاویه‌اند» می‌افتد!
- ۱۸- حافظ، غزل ۱۲
- ۱۹- حضرت امیر(ع) / غررالْحکَم، ص ۸۶
- ۲۰- کیان ۳۶، ص ۱۱.
- ۲۱- همان، ص ۱۱
- ۲۲- همان، ص ۱۲
- ۲۳- همان، ص ۷
- ۲۴- طزار: کیسه‌بر (منتهی‌الادب) (مجمّل اللّغة) به معنی عیار است که کیسه‌بر باشد. (برهان)، گره بر (غیاب اللغات) (آندراج). دزد (غیاب اللغات) دزد که آستین تا گریوان بشکافد (مهذب‌الاسماء) / لغتنامه‌ی دهخدا.
- ۲۵- کیان ۳۶، ص ۱۶
- ۲۶- همان، ص ۹
- ۲۷- برگرفته از ص ۱۲ و ۱۱ مقاله
- ۲۸- سوره‌ی بقره / آیه‌ی ۲۵۶
- ۲۹- سوره‌ی مؤمنون / آیه‌ی ۵
- ۳۰- کیان ۳۶، ص ۲ و ۳
- ۳۱- همان، ص ۴
- ۳۲- همان، ص ۴
- ۳۳- همان
- ۳۴- همان
- ۳۵- همان

۳۶- اما بیان تأویل ناپذیر قرآن خلاف این نتیجه است: «هُوَ
الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَيَّ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى
النُّورِ» (حدید / ۹)

۳۷- کیان، شماره ۳۷، یادداشت «از سوی دیگر»

۳۸- در سطور بالا، عبارات و جملاتی و مضامینی از مؤلف -
در مقاله‌ی «صراط‌های مستقیم»، کیان ۳۶؛ و یادداشت «از سوی
دیگر»، تضمین شده است.

۳۹- ص ۴

۴۰- همان، ص ۱۲

۴۱- همان، ص ۶

۴۲- همان، ص ۷

۴۳- سوره‌ی سبأ / آیه‌ی ۲۸

۴۴- سوره‌ی فرقان / آیه‌ی ۱

۴۵- سوره‌ی انعام / آیه‌ی ۱۹

۴۶- سوره‌ی انبیاء / آیه‌ی ۱۷

۴۷- سوره‌ی تکویر / آیه‌ی ۲۷

۴۸- سوره‌ی مائده / آیه‌ی ۳

۴۹- سوره‌ی نحل / آیه‌ی ۸۹

۵۰- سوره‌ی احزاب / آیه‌ی ۴۰

۵۱- سوره‌ی توبه / آیه‌ی ۳۳، سوره‌ی فتح / آیه‌ی ۴۸

۵۲- سوره‌ی آل عمران / آیه‌ی ۱۹

۵۳- سوره‌ی آل عمران / آیه‌ی ۱۹

۵۴- محمد بن مسلم به روایت صحیح از امام صادق (ع) نقل

داشته: که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «الحمد لله الذي لم يخترني

من الدنيا حتى بينت للامة جميع ما تحتاج اليه» «سپاس خدای را

که مرا از دنیا خارج نساخت تا آنکه بیان کردم همه‌ی آنچه را که

مورد نیاز امت بود.» تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۱۹.

۵۵- مانند صفحه ۱۳

۵۶- مجله‌ی کیان، شماره ۳۷